



گزارش «وطن امروز» از انتقاد گسترده علمای قم و اعضای مجلس خبرگان از ادعای دروغین جریان دین‌گریز در حمایت از مرجعیت و حمله به نامه خیرخواهانه آیت‌الله یزدی

## کنگره عظیم اربعین حسینی ۱۴۴۰ در کربلا بار دیگر جلوه‌گاه پیوند آزادیخواهان و عدالت‌طلبان جهان شد

# آرمان ملل متحد



صفحات ۴ و ۱۱ و ۱۳

### روایت

**حسین قدیانی:** اینجا کربلا، قلب تپنده زمین! اینجا کربلا؛ خون همیشه جوشان حسین! اینجا کربلا؛ قمر! اینجا کربلا؛ موطن همه اولاد آدم! اینجا کربلا؛ عصاره کل تاریخ! اینجا کربلا؛ چکیده تمام جغرافیا! چشم بگشا یعقوب و اینک خُسن یوسف را ببین که الحق حضرت اباعبدالله علیه‌السلام، وارث همه محاسن است! و تمثال همه زیبایی‌ها! آری! اینجا کربلاست و امروز اربعین! همه آمدند! از دیروزها و از گذشته‌ها و از دورها و از نزدیک‌ها! غوغایی است در حد قیامت! جمعیت به ۲ رود بزرگ و خروشان و بلکه می‌خواهم بنویسم سیل آسا شبیه است که از ۲ حرم خورشید و ماه به دریای بین‌الرحمین می‌ریزد تا ماندگارترین، تاریخی‌ترین، عاشقانه‌ترین و معنوی‌ترین جزر و مد ممکن را بیافریند! اینجا فصل شیدایی ماهی‌هاست، از بس که زلال است این آب حیات! لطفاً کاری با مساحت کربلا و طول و عرض بین‌الرحمین حسین عباس نداشته باشید! اینجا در آن واحد، پذیرای تمام بشریت است! از آدم تا خاتم و تا بعد و بعدی‌ها و بعدها! امروز، اینجا در کربلا و در یوم‌الاربعین، حتی چشم کمتری چون من نیز توانست اعجاز خون حسین را ببیند! اتحاد ملتها و وحدت زبان‌ها و یک‌رنگی پرچم‌ها و مهربانی دل‌ها و حقا که به این می‌گویند «گفتگوی تمدن‌ها»! رقص پرچم همه کشورها ذیل پرچم بلندبالای امام عاشورا! و بگذار فاش بگویم: «سازمان ملل» همین جاست! اینجا موضع حق است، نه حق وتوا! اینجا آشیانه ملت‌های رنگارنگ است! تو خواه سفید باشی یا سیاه! اینجا محل فریاد آدم است، از هر رنگی و از هر تیره‌ای! اینجا همه زبان هم را می‌فهمند! سخن برآمده از دل، چه حاجت به مترجم دارد!؟

### سپاه اباعبدالله در خدمت بقیةالله

وادی مقدس ببینیم؟! نه! دیگر تعجب نمی‌کنیم اگر روزی بر در و دیوار مسجدالاقصی، تصاویر شهدای «الی بیت‌المقدس» را ببینیم! والله ما عادت کرده‌ایم به مشاهده معجزات الهی! این از قصه اول‌القصه دوم! المانی حدوداً ۴۰ ساله‌ای را دیدم در عمود ۱۰۰۰ که منتظر دوستانش نشسته بود! پرچم آلمان را هم به همراه داشت و نیز تصویری از پرچم ایران و عراق را که مزین به «حب‌الحسین یجمعنا» بود، زده بود کوله‌اش! از کرخه تا راین و تا دجله و فرات و تا هر کجا، دست خداست که دل‌ها را به کدام سو روانه کند! جماعتی هم‌صحبت مرد آلمانی شده بودند و ما نیز رفتیم! می‌گفت: «مرا امام حسین علیه‌السلام مسلمان کرد!» با خود می‌گفتم: «وقتی علت مسلمانی‌اش را این همه محبوب ببیند، ببین چه ذوقی خواهد کرد!» القصه سوم! جوانی پاکستانی به نام «ذی‌شان» که پرچم کشورش را در دست داشت و سربند «لیبک یا مهدی» را بر پیشانی! رسماً داشت می‌دوید! «حسین حسین» می‌خواند و می‌دوید و چه حال خوشی داشت! من در خلال دویدن‌های او، فهمیدم که این مسیر، تمرین زندگی در عصر ظهور است! عصری که گذرنامه‌ها را باید دور انداخت! واقعاً چه فرقی می‌کند که کی در کجا متولد شده!؟ و چیست این مرزهای لعنتی که میان اینی آدم کشیده‌اند!؟ و من راستش هنگام صحبت با همین جوان حیدرآبادی بود که بیشتر فهمیدم چه جای بی‌خودی است این سازمان ملل فعلی! سازمانی که دلش برای ملتها در مقام عمل بسوزد، سازمان خون حسین است! صدر اسلام صدای حسین بن علی را نشنیدند اما چه شنوای

خوبی است امام عاشورا برای دردهای بشر! القصه چهارم! هنوز ابتدای متن بودم و خبا، سرم به گوشی، که مردی از خانه‌اش آمد بیرون و مرا دعوت کرد سایه درخت حیاط خانه زیبایش در کربلا همین‌طور فارسی در آمد: «چرا اینجا نشستهای زیر آفتاب!؟» و بعد هم رفت و برایم آب و چای و شیرینی آورد! و التماس که بعد از اتمام منت، بیا خانه و استراحت کن! یا حسین! خون پاک تو در این زمین مطهر، چه ما را «ذی‌شان» کرده است! و چقدر محترم! همین که می‌فهمند از زور تو هستیم، جملگی خادم آدم می‌شوند! به کجا ببریم این همه خجلت را یا حسین!؟ ما کجا و کربلا می‌ملا کجا!؟ و حالا که همچین است، بگذار اینگونه بنویسم: من اینجا، خبرنگار اعزامی «وطن امروز» هستم و وطن دیروز که با همین عراق در جنگ بود ولی یا حسین! حب تو، جمع کرد ما را با هم، آنقدری که جوان عراقی به خدمت به امثال من افتخار کند و از این‌سو هم ببینی که آن جوانک سبزواری آمده در خیمه ذوالفقاری را عراقی‌ها تکریم کنند و ستارگان حشدالشعبی را مسا! این همه یعنی تمرین زندگی در عصر ظهور! در زمینی که حکم وطن را دارد، برای همه زوارش! و همه دل‌سپردگانش! پس اینجا کربلا! وطن دیروز و امروز و فردای همه آدمیان است! کربلا ۴ به کربلا ۵ رسید و بیسم بچه‌های حاج‌قاسم از مرز شلمچه گذشت و رسیدن به کربلا را چه زیبا مخابره کرد! باید

هم هنوز بخندد حاج‌حسین خرازی! و باید هم هنوز از «علمدار خنده‌های ناتمام» بنویسیم! روزی اخبار فتح ما خلاصه در «شرق ابوالخصیب» می‌شد و اینک من از «شرق کربلا» مشغول تحریر این متنم! این خبرم! خبر بازگشت حسین به کربلا! خبر مرگ یزید! و مگر نه آنکه در «زیارت اربعین» از یقین خود سخن می‌گویم به بازگشت حسین!؟ آن هم چه بازگشت شکوهمندی! گویی یا تمام اولاد آدم! و همه پرچم‌ها هم «یا حسین! بشنوید! این ضربان قلب تپنده حضرت سیدالشهداست! نبض زمان در اختیار امام عاشوراست! ما هر شهیدی را، بدهکار تو هستیم، یا حسین! و مدیران علمدارت که دل به وعده تو سپرد! کجایی عمرسعد! کجایی شمر! کجایی حرمه! کجایی یزید!؟ حالا وقت آن است ببینید سپاه اباعبدالله را! جایی در عالم نیست، مگر آنکه حسین در آنجا سربازی داشته باشد! و این معجزه خون اوست! ذیل همین اعجاز، روز جشن کودکان مظلوم فلسطینی و یمنی هم خواهد رسید! به همین اربعین قسم، حال‌احلاها خون حسین، با این دنیا کار دارد، آنقدر که «مهدی فاطمه» هم خود را به سیدالشهدا بشناساند! سقیفه نجابتی، معرف حضور همه آدمیان! خدا! یا ندگی فقط تو را سزوار است که از قرار، روز عاشورا را به شب نخواهی رساند، الا آنکه انتقام خون اباعبدالله را با دست حضرت بقیةالله بگیری! دشمن خوب بداند، اربعین با تمام عظمت پیدا و پنهانش، تنها یک مآثر است! و این سپاهی که من امروز دیدم، آماده شیپور ظهور! باید هم از زیارت اربعین بترسند بطالین! ترس هم دارد هیبت‌ها! باربعینان، سخن از «بایان تاریخ» نگویند! به مژه‌های چشم خشک‌کن عباس، این تازه اول داستان است! گفت: «که به مزگان شکند قلب همه صف‌شکنان!؟»